

علیرضا مقدم دیمه*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۴/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۲۷

چکیده

پس از روی کار آمدن انور سادات در سپتامبر ۱۹۷۰ در مصر، سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل دچار دگرگونی اساسی شد و از حالت منازعه‌جویانه دوران جمال عبدالناصر فاصله گرفته و به جهت‌گیری مصالحه‌جویانه تغییر یافت. این تغییر جهت‌گیری در حالی رخ داد که به نظر می‌رسد هویت دولت‌های پس از جمال عبدالناصر در مصر نیز تغییر کرد. این نوشتار تلاش دارد تا بررسی کند که چگونه سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل در دوره‌های زمانی مختلف، تحت تاثیر تغییر هویت دولت‌های آنان، دست‌خوش تغییر شده است؟ در پاسخ به این سؤال، مقاله حاضر براساس رویکرد سازه‌انگاری سطح واحد بیان می‌دارد که تغییر هنجارهای داخلی موثر در تکوین هویت دولت‌های مختلف مصر، توضیح‌دهنده چگونگی تغییر سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل در دوره‌های زمانی متفاوت است. بدین منظور در بخش اول این مقاله به بررسی رویکرد سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، در بخش دوم به بررسی نقش این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی و در بخش سوم به بررسی تغییر سیاست خارجی مصر پس از جمال عبدالناصر در قبال اسرائیل از منظر رویکرد سازه‌انگاری سطح واحد پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: سازه‌انگاری، سیاست خارجی، مصر، هنجار، هویت

* دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای (خاورمیانه و شمال آفریقا) دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیستم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۲۴ - ۹۹.

مقدمه

سیاست خارجی مصر در دوره‌های مختلف از زمان جمال عبدالناصر تا امروز در قبال اسرائیل در مقام مقایسه تفاوت‌هایی داشته است. مطالعه سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل از زمان به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر تاکنون، نشان می‌دهد سیاست خارجی این کشور در دوره‌های مختلف به درجات متفاوتی شاهد تغییراتی بوده است.

مصر از زمان پیدایش اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۷۳، همواره در قبال اسرائیل رابطه‌ای خصمانه داشته است. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۳ چهار دوره جنگ میان عرب‌ها و اسرائیل در گرفت. در تمام این جنگ‌ها، مصر نقش بسیار پررنگی داشت. جمال عبدالناصر براساس ایدئولوژی پان عربیسم سعی می‌کرد خود را به‌عنوان رهبر جهان عرب معرفی کند و بر این اساس مصر در دوران او از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۱ به منازعه با اسرائیل ادامه داد.

جمال عبدالناصر، هویت مصر را عمدتاً براساس تعلق آن به جهان عرب تعریف می‌کرد و از ملی‌گرایی عربی یا پان عربیسم برای تقویت سیاست خارجی و موقعیت داخلی خود بهره می‌گرفت، در حالی که پس از مرگ ناصر در ۱۹۷۰، جانشین او، انور سادات، اولویت را به منافع و هویت مصری داد و هویت عربی را بعد از هویت ملی مصری قرار داد. (کاروان، ۱۳۸۳، ۱۸۵) بدین ترتیب، بازسازی هویت ملی مصر در دوران سادات آغاز شد و به‌نظر می‌رسد این بازسازی نقش مهمی در جهت‌گیری جدید سیاست خارجی مصر از جمله در قبال اسرائیل داشت.

پس از آنکه انور سادات در ۱۹۷۰ به ریاست جمهوری مصر رسید، تلاش کرد با ارایه طرح صلح با اسرائیل به مخاصمات میان مصر و اسرائیل پایان دهد، (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱، ۴۶) اما او نیز در نهایت کاری از پیش نبرد و ناچار شد از طریق جنگ، شکست‌های قبلی مصر در مقابل اسرائیل را جبران کند. بدین ترتیب، در اکتبر ۱۹۷۳ چهارمین جنگ میان مصر و اسرائیل به‌وقوع پیوست. صبح روز ششم اکتبر ۱۹۷۳، نیروهای مصری با عبور از کانال سوئز خط دفاعی صحرای سینا را شکسته و در مواضع اولیه خود در منطقه مستقر شدند. این جنگ که در ابتدا با برتری نسبی ارتش مصر آغاز شد، ادامه آن اما با برقراری پل هوایی ارتش آمریکا و دستیابی تل‌آویو به سلاح‌های جدید، با موفقیت ارتش اسرائیل در دور زدن ارتش سوم مصر و عبور از

کانال سوئز، و در نهایت محاصره کامل ارتش سوم مصر همراه شد. (Lewis, 1988, 32-33) بدین ترتیب، جنگی که در ابتدا با پیروزی نسبی مصر همراه شده بود، سرانجام با کمک آمریکا به اسرائیل منجر به پیروزی نهایی نشد. پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، انور سادات در چرخشی آشکار نسبت به سیاست‌های دوره عبدالناصر در قبال اسرائیل به سوی صلح با اسرائیل قدم برداشت. سفر انور سادات، رئیس‌جمهوری وقت مصر، به اسرائیل در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ نشان‌دهنده چرخشی بزرگ در سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل از زمان پیدایش آن بود که در نهایت منجر به انعقاد معاهده صلح میان مصر و اسرائیل و برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان آن دو شد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود و این نوشتار در پی پاسخ به آن است، عبارت است از اینکه چگونه سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل در دوره‌های زمانی مختلف، تحت تاثیر تغییر هویت دولت‌های آنان، دست‌خوش تغییر شده است؟

فرضیه این مقاله برای پاسخ به پرسش اصلی آن عبارت است از: تغییر هنجارهای داخلی موثر در تکوین هویت دولت‌های مختلف مصر توضیح‌دهنده چگونگی تغییر سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل در دوره‌های زمانی متفاوت است.

در مقاله حاضر تلاش خواهد شد تا براساس چارچوب نظری سازه‌انگاری، هنجارهای داخلی موثر بر شکل‌گیری هویت دولت‌های مختلف مصر از زمان به‌قدرت رسیدن جمال عبدالناصر مورد بررسی قرار گیرد تا با بررسی این هنجارها، چگونگی شکل‌گیری زمینه‌های هویتی سیاست خارجی دولت‌های مختلف مصر از زمان جمال عبدالناصر تا حسنی مبارک در قبال اسرائیل توضیح داده شود. بدین منظور در بخش اول و دوم این مقاله به بررسی رویکرد سازه‌انگاری و نقش آن در تحلیل سیاست خارجی پرداخته می‌شود.

بخش اول: چارچوب تحلیلی سازه‌انگاره در روابط بین‌الملل

در حوزه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل ما با دو دسته از آثار و فعالیت‌های نظری روبه‌رو هستیم. از یک سو، در نظریه‌پردازی دسته اول مانند واقع‌گرایی، نواقع‌گرایی، لیبرالیسم، نهادگرایی، رئالیسم و ... که در مورد ساختار و پویایی نظام بین‌الملل نظریه‌پردازی صورت می‌گیرد،

تلاش می‌شود به فهم ما از سیاست جهانی به شکل نظریه‌های محتوایی کمک شود. در نظریه‌پردازی دسته دوم مانند نظریه‌های فمینیستی و انتقادی روابط بین‌الملل و بحث‌های پساتجددگرایان نیز هدف، افزایش فهم ما از سیاست جهانی است، اما این هدف به طور غیرمستقیم‌تر و با تمرکز بر مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دنبال می‌شود (Wendt, 1999, 383).

یکی از رویکردهای مهم اخیر در روابط بین‌الملل سازه‌انگاری است که هم از این جهت که فهم نوینی به ما از روابط بین‌الملل در بعد محتوایی آن می‌دهد اهمیت دارد و هم از این نظر که تلاشی است در حوزه فرانظری. پیشروان سازه‌انگاری به لحاظ مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یک‌سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر، و در مباحث محتوایی در «میانه» دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ۳۲۳). به عبارت دیگر سازه‌انگاران با قرار گرفتن در میان رهیافت‌های خردگرا و پساساختارگرا از یک‌سو با همان ویژگی‌هایی از سیاست جهان سروکار دارند که مورد توجه خردگرایان (نوواقع‌گرایان و نولیبرال‌ها) است و از سوی دیگر، با تمرکز بر معانی‌ای که بازیگران به کنش‌های خود می‌دهند و همچنین توجه به هویت آن بازیگران، به نظریه‌های پساساختارگرا نزدیک می‌شوند.

باید توجه داشت که سازه‌انگاری نظریه‌ای واحد نیست، بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌ها را دربرمی‌گیرد که در مورد برساختگی واقعیت اجتماعی اتفاق نظر دارند، اما در مورد اهمیت و نقش هویت، قواعد، نهادها، زبان، گفتمان و ... از یک سو، و مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی از سوی دیگر، اختلاف نظر دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۷۴). سازه‌انگاری را بر اساس سطح تحلیل می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف) نظریه سازه‌انگاری ملی یا سطح واحد که بر نقش هنجارهای داخلی و اجتماعی بر شکل‌گیری هویت‌ها تأکید دارد؛ ب) سازه‌انگاری سیستمی که به نقش ساختارهای اجتماعی بین‌المللی بر شکل‌گیری هویت دولت‌ها می‌پردازد. ج) سازه‌انگاری کل‌گرا یا فراگیر که به نقش هم‌زمان هنجارهای داخلی و بین‌المللی بر شکل‌گیری هویت دولت‌ها تأکید دارد. (کلارک، ۱۳۸۲، ۱۲)

مباحث هستی‌شناختی را می‌توان مهم‌ترین موضوع مورد توجه سازه‌انگاران دانست. برخی مهم‌ترین خصوصیت متمایز سازه‌انگاری را در قلمرو هستی‌شناسی می‌دانند. به اعتقاد راگی،

سازهانگاری، سیاست بین‌الملل را بر اساس نوعی هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها، و ایده‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. (Ruggie, 1998, 4) کریستین رویس اسمیت نیز با اشاره به مفروضه‌های اصلی سازهانگاری، آنها را در سه مورد خلاصه می‌کند: تاثیر ساختارهای هنجاری یا فکری به اندازه ساختارهای مادی بر رفتار کنشگران اعم از افراد یا دولت‌ها، ملهم بودن منافع و در نتیجه کنش‌ها از هویت‌ها، و قوام بخشیدن متقابل ساختارها و کارگزاران به یکدیگر. (Burchil and Others, 2001, 216-218)

بنابراین، سازهانگاران بر «ساختارهای معنایی» تاکید می‌کنند. اگر واقع‌گرایی بر ساختارهای مادی تاکید می‌کند و چگونگی توزیع قدرت را بر رفتار دولت یا تاثیر سیاست خارجی را بر دولت‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد، در سازهانگاری بر ساختارهای معنایی تاکید می‌شود؛ به این معنا که آنچه تحت عنوان ساختار مورد توجه قرار می‌گیرد، در روابط بین‌الملل برای هریک از کنش‌گران به صورتی خاص معنا می‌شود و فهم مخصوص به خود را از آن دارند و کنش‌گر را باید در بستر این معنا و تعاملات مشاهده کرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۲، ۴۴) البته سازهانگاران تلاش کرده‌اند که با واسطه شدن میان دو رهیافت خردگرا و پساساختارگرا، ساختارهای مادی را هم از جهت معنایی که برای کنش‌گران دارند مطرح نمایند.

به نظر رویس اسمیت ساختارهای هنجاری و معنایی از سه طریق تخیل، ارتباطات و محدودیت به هویت و منافع بازیگران شکل می‌دهند. (خدام، ۱۳۸۸، ۱۱۷) بدین ترتیب، هویت کنش‌گران به تعبیری در کانون رهیافت سازهانگاری است. سازهانگاران بر «برساختگی» هویت کنش‌گران تاکید دارند و اهمیت هویت را در خلق و صورت‌بندی منافع و کنش‌ها مطرح می‌کنند. به نظر ایشان، هویت و منافع کنش‌گران محصول ساختارهای بین‌الذهانی می‌باشد. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۷۶-۱۷۵) هویت به معنای فهم‌های به نسبت ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات دیگران است. کنش‌گران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند؛ یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. هویت‌ها و منافع اموری «رابطه‌ای» هستند و وقتی ما موقعیت را تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند. (Smith, 2001, 244)

در همین راستا ونت معتقد است که «هویت‌ها و منافع، برساخته‌های اجتماعی بوده و از طریق شناخت بین‌الذهانی شکل گرفته و حاصل فرایند تعامل هستند.» (سازمند، ۱۳۸۴، ۴۲) این به معنای آن است که هویت‌ها اموری ثابت و لایتغیر نیستند و امکان تغییر آنها براساس تحولات زمانی و مکانی وجود دارد.

در حالی که در رهیافت‌های خردگرا مسائل ذهنی نظیر شیوه فهم رهبران از نظام بین‌الملل، هویت دولت‌ها، هنجارهای نظام بین‌الملل و مسائل اخلاقی، در اصل تابعی از منافع مادی دولت‌ها به‌شمار می‌روند، در یک نگاه سازه‌انگارانه، منافع، ناشی از روابط اجتماعی است و نمی‌توان به‌شکلی ماقبل تعاملی/ ماقبل اجتماعی از منافع سخن گفت. در همین راستا ونت معتقد است که هویت‌ها اساس منافع هستند. منافع از قبل تعیین شده نیست، بلکه در فرآیند تعامل واحدها شکل می‌گیرد. (سازمند، ۱۳۸۴، ۴۴)

فرض سازه‌انگاران در مورد تغییرپذیری هویت دولت‌ها و تأثیری که جامعه فراملی که آنها در آن واقع شده‌اند و تأثیرات جامعه‌پذیری در آن بر برداشتشان از خود و دیگری دارد و همچنین توجهی که برخی از سازه‌انگاران به سرچشمه‌های داخلی تعیین و تغییر و هویت‌ها دارند، جملگی به این معناست که راه را برای تغییر اولویت، منافع، برداشت‌ها، اهداف و ... دولت‌ها باز می‌دانند. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۸۰) در واقع با توجه به اینکه هویت از دیدگاه سازه‌انگاری امری اجتماعی است، از نظر آنها هویت‌ها تغییرپذیر و متحولند و به همین دلیل است که برداشت کنش‌گران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر است و شکل‌گیری هویتی جدید، منافع جدید نیز برای یک دولت به دنبال خواهد داشت. (Rittberge, 2002, 124) بدین ترتیب، عنصر تغییر وارد نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها می‌شود. در واقع این هنجارها هستند که به هویت دولت‌ها شکل می‌دهند و سبب می‌شوند آنها فهمی از منافعشان به‌دست آورند. در نتیجه زمانی که هنجارهای سازنده هویت بازیگر تغییر یابند، به تبع آن هویت، منافع و رفتارهای یک بازیگر نیز تغییر می‌کند.

(قهرمانپور، ۱۳۸۳، ب، ۳۰۶)

یکی دیگر از مباحث مورد توجه در مبانی هستی‌شناختی سازه‌انگاران، تأکید آنها بر رابطه متقابل ساختار و کارگزار است. آنها از یک سو در برابر برداشت‌های فردگرایانه و اراده‌گرایانه‌ای

قرار می‌گیرند که صرفاً بر نیت و کنش کارگزار تأکید می‌کنند و ساختارها را چیزی جز مجموعه‌ای از واحدها یا کنش‌گران نمی‌دانند، و از سوی دیگر، در مقابل نگرش‌های ساختارگرایانه‌ای قرار می‌گیرند که با تمرکز بر نقش ساختارها در تعیین بخشیدن به هویت و رفتار کنش‌گران، جایی را برای نقش آگاهی، فاعلیت و عاملیت اجتماعی نمی‌گذارند. از دید ونت، هویت‌ها «حلقه اصلی» در قوام متقابل کارگزار و ساختار هستند و اونف چنین نقشی را در قواعد جست‌وجو می‌کند. اونف با توجه به نقش قواعد در شکل دادن به قوام‌بخشی متقابل میان کارگزار و ساختار، بیان می‌دارد هنگامی که این قواعد عوض می‌شوند، کارگزارها و ساختارها نیز عوض شده و بازتعریف می‌شوند. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۷۸-۱۷۹)

از نظر سازه‌انگاران ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی به‌نسبت پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و براساس آنها کنش‌گران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرایند یعنی جدا از رویه‌های کنش‌گران وجود ندارد. راگی و کراتوچویل با در نظر گرفتن این تعامل متقابل میان ساختارها و کارگزاران، معتقدند که ساختار حاکم نظام بین‌الملل همیشه ثابت نمی‌ماند و امکان تغییر شکل و عوض شدن به‌صورت ساختاری دیگر به‌واسطه کنش کارگزاران وجود دارد. (سازمند، ۱۳۸۴، ۴۴)

بدین ترتیب، می‌توان گفت رویکرد سازه‌انگاری در تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل ضمن توجه به ساختارهای مادی، ساختارهای معنایی و به‌خصوص به نقش قواعد و هنجارها نیز توجه می‌کند. از سوی دیگر، این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که رویه‌های کنش‌گران به ساختارهای معنایی از یک سو و متقابلاً ساختارهای معنایی به کنش‌کنش‌گران از سوی دیگر شکل می‌دهند. نقش قواعد و هنجارها در شکل دادن به هویت کنش‌گران و تأثیر آن بر منافع آنها از دیگر مواردی است که سازه‌انگاران مورد توجه قرار می‌دهند. در ادامه، مباحث گفته شده در خصوص رویکرد سازه‌انگاری به‌عنوان چارچوبی برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بخش دوم: تحلیل سیاست خارجی از چشم‌انداز سازه‌انگاری

تحلیل سیاست خارجی از مهم‌ترین موضوع‌های مورد توجه دانشمندان روابط بین‌الملل

بوده است. رابطه میان نظریه روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی، امری است که در دهه‌های اخیر مورد بحث فراوان بوده است. در اینجا فرض بر این است که این دو نه تنها می‌توانند ارتباط تحلیلی با هم داشته باشند، بلکه در واقع در درون هر نظریه روابط بین‌الملل یا سیاست بین‌الملل کم‌وبیش نکات راهنمایی در مورد تحلیل سیاست خارجی وجود دارد. در کل می‌توان گفت نظریه روابط بین‌الملل حوزه‌ای است که با حقیقت، و سیاست خارجی حوزه‌ای است که با عمل سیاسی در ارتباط است و بنابراین هر دوی آنها دو روی یک سکه هستند (هادیان، ۱۳۸۲، ۹۱۶).

استخراج نظریه سیاست خارجی از نظریه روابط بین‌الملل همواره کار آسانی نیست؛ زیرا سرعت تغییرات و تحولات در سیاست خارجی به مراتب بیشتر از سیاست بین‌الملل است. به علاوه اینکه، استخراج نظریه سیاست خارجی در سازه‌انگاری با نوعی پیچیدگی همراه است. بخشی از این دشواری ناشی از فرض تعامل سطوح مختلف و بخشی دیگر به خاطر تعدد متغیرهاست که ظاهراً گریزی از آن نیست. (قهرمانپور، ۱۳۸۳، ب، ۳۱۰)

همان‌طور که اشاره شد، رهیافت سازه‌انگاری با تاکید بر سرشت برساخته روابط بین‌الملل، اهمیت قواعد، رویه‌ها و نهادها در شکل دادن به هویت‌های کنش‌گران و اهمیت آن در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی و از سوی دیگر، به طور بالقوه با تاکید بر تاریخی بودن و برساخته بودن نظام بین‌الملل و هویت کنش‌گران دارد، راه را برای تحلیل سیاست خارجی بر اساس این رهیافت می‌گشاید. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۷۲) در واقع سازه‌انگاران با تاکید بر نقش زبان، معانی، قواعد، هنجارها، نهادها، فرهنگ، هویت و ... در برساخته شدن روابط بین‌الملل موجود دارند، سیاست خارجی را نیز از همین دیدگاه و با تکیه بر همین مفاهیم تحلیل می‌کنند.

یکی از دستاوردهای سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل، وارد کردن نقش هنجارها در سیاست بین‌الملل و توجه به آنها در شکل‌گیری هویت است. بر اساس دیدگاه چپرسون، ونت و کاتزنستاین، هنجارها در وهله اول هویت‌ها را می‌سازند. این هنجارها به دو شیوه بر رفتار کارگزاران تاثیر می‌گذارند: نخست، هنجارها مانند قواعدی عمل می‌کنند که هویت را تعیین می‌کنند یا ساخت می‌دهند. در حالت دوم، هنجارها نقش تنظیم‌کننده رفتار کارگزاران را ایفا می‌کنند. پس می‌توان گفت هنجارها تاثیر سازنده یا تکوینی و تنظیمی بر رفتارهای

کارگزاران دارند. (Guzzini, 2000, 151) همچنین باید توجه داشت که در سیاست خارجی سازه‌انگاران، دولت‌ها فاقد منافع و اهداف ثابت و غیرقابل تغییر هستند؛ گرچه این به معنای آنی بودن منافع نیست. تاکید بر عنصر تغییر به این معناست که منافع و اهداف دولت‌ها در نظام بین‌الملل آن گونه که خردگرایان مدعی آن هستند، ثابت نیست و با تغییر هنجارها تغییر می‌کند؛ چون اهداف دولت‌ها تابعی از هنجارهاست و هنجارها هستند که به معناها و هویت‌ها شکل می‌دهند و این امکان را برای بازیگران فراهم می‌آورند تا محیط پیرامون خود را تفسیر و تأویل کنند. به عبارت دیگر، در رویکرد سازه‌انگاران فرض بر این است که هنجارها، تعریف‌کننده هویت و هویت‌ها نیز تعریف‌کننده منافع هستند. (Price and Reus-Smith, 1998, 263) براین اساس، می‌توان هنجارها را به عنوان معیاری برای رفتار کنش‌گران در نظر گرفت و با درک چگونگی اثرگذاری هنجارها بر هویت، می‌توان چگونگی تعریف منافع و نیز منافع ملی را که اساس عملکرد سیاست خارجی یک دولت است درک کرد. (قهرمانپور، ۱۳۸۳ الف، ۷۳)

باید توجه داشت که ساخت اجتماعی هویت دولت‌ها می‌تواند در دو سطح مطرح شود، یکی سطح داخلی و تاثیر ساختارهای بین‌ذهنی داخلی در شکل دادن به هویت و دیگری سطح بین‌الملل و تاثیر ساختارها و فرایندهای بین‌المللی و تعاملات میان دولت‌ها در شکل دادن، تثبیت و یا تغییر هویت‌ها. آنچه سازه‌نگاری سیستمی الکساندر ونت را از سازه‌نگاری نویسندگانی چون پیتز کتزنتسین جدا می‌کند، همین تمایز است. آنچه مورد تاکید ونت است، هویت اجتماعی دولت‌هاست که به شکلی درون‌زا نسبت به نظام یعنی بر اثر تعامل با سایر دولت‌ها در نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد اما بی‌تردید حتی آنچه او هویت جمعی می‌نامد نیز هویت اجتماعی است، ولی مابقی تعامل با سایر دولت‌ها و ناشی از تعامل با جامعه داخلی می‌باشد. تاکید ونت به عنوان یک سازه‌نگار سیستمی بر نقش شکل‌دهنده تعامل اجتماعی بین‌المللی است و در نتیجه سرچشمه‌های جمعی هویت دولتی را از تحلیل کنار می‌گذارد. (Price and Reus-Smith, 1998, 263) پس مناسب است که به سرچشمه‌های هویت دولت‌ها به لحاظ داخلی نیز توجه شود. کتزنتسین که می‌توان او را در میان سازه‌انگاران سطح واحد قلمداد کرد، بر تاثیر هویت داخلی بر رفتار و تلقی‌های بازیگران تاکید می‌کند. به گونه‌ای که بازیگران در قالب تصورات خود که برآمده از محیط داخلی،

اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی آنها می‌باشد، وارد عرصه بین‌المللی می‌شوند. (Katzenstein 1996, 58-65)

به نظر کتزنتسین دو کشور آلمان و ژاپن با وجود تجربیات همانندی چون شکست نظامی، اشغال خارجی، توسعه اقتصادی، گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی، و ارتقاء به جایگاه قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های امنیت ملی و خارجی متفاوتی را در پیش گرفته‌اند. (خدام، ۱۳۸۸، ۱۲۹) وی بیان می‌دارد که سیاست امنیت ملی آلمان از ترس هابزی شکنندگی نظم داخلی مشتق شده است، در حالی که سیاست امنیت ملی ژاپن براساس نگاه به جامعه‌ای گروسیوسی بنا شده است. برعکس، سیاست امنیت خارجی آلمان مبتنی بر رویکرد گروسیوسی است که به جامعه بین‌المللی نظر دارد، در حالی که سیاست امنیت خارجی ژاپن بر اساس فرض سیستم بین‌المللی هابزی بنا شده است. به‌طوری که نیپوستن ژاپن به نیروهای حافظ صلح بین‌المللی در جنگ خلیج فارس، آفریقا و مناطق دیگر نشان داد چگونه موضوعات نظامی در این کشور حساس باقی مانده است. در آلمان اما برخلاف ژاپن، خواسته نخبگان آلمان برای مشارکت در عملیات حافظ صلح تحت نظر سازمان ملل آشکارا افزایش یافت؛ ضمن آنکه آلمان سعی کرد از طریق هم‌گرایی، برای لغو حاکمیت ملی تقریباً در همه موضوعات عمده‌ای که بر امنیت خارجی‌اش تاثیر دارد یا از طریق ناتو یا از طریق اتحادیه اروپا تلاش کند. (Katzenstein, 1996, 15-27)

کتزنتسین در توجیه این امر بر اهمیت هنجارهای حقوقی - اجتماعی ملی تنظیمی و تکوینی نهاده‌ها شده در دو کشور تاکید می‌کند و بیان می‌دارد که چنین تفاوت‌های قابل توجهی نمی‌توانند براساس تفاوت‌های موقعیتی آلمان و ژاپن در سیستم بین‌المللی توضیح داده شوند، بلکه این تفاوت‌ها بایستی به‌وسیله نهادهای دولت و هنجارهای داخلی در این کشورها توضیح داده شوند. (Katzenstein, 1996, 15)

کتزنتسین پیشنهاد دوباره مطرح کردن فرهنگ را برای شناخت سیاست خارجی و امنیتی کشورها می‌دهد. وی با اشاره به ژاپن تاکید می‌کند که بدون در نظر گرفتن فرهنگ و هنجارهای داخلی ژاپن نمی‌توان سیاست امنیت ملی ژاپن یا رفتار سیاسی این کشور را فهمید. وی بر هنجارهای حقوقی و اجتماعی ژاپن به‌صورت خاص تمرکز می‌کند. هنجارهای داخلی را به‌عنوان

محصول روندهای تاریخی بلندمدت تلقی می‌کند، و آنها را به‌عنوان اموری قابل بحث مورد توجه قرار می‌دهد و به بررسی ویژگی‌های عمومی دولت ژاپن و نهادینه شدن هنجارهای حقوقی و اجتماعی در رسانه، دادگاه‌ها و بوروکراسی در این کشور می‌پردازد. (Ramseyer, 1998, 884)

بدین ترتیب، سازه‌انگاران سطح واحد از جمله کترنستین نقطه توجه خود را در چگونگی شکل‌گیری هویت دولت‌ها بر هنجارهای داخلی متمرکز کرده‌اند و تاثیر هنجارهای داخلی را بر شکل‌گیری و تغییر هویت و سپس تاثیر هویت را بر سیاست دولت‌ها مورد توجه قرار می‌دهند.

تاکید بر هنجارهای بین‌المللی بیشتر می‌تواند شباهت‌های سیاست خارجی کشورها را به ما نشان دهد. در مقابل، هنجارهای داخلی یا سطح جامعه داخلی، می‌توانند در مواردی که تفاوت میان هنجارهای داخلی کشورها وجود دارد، تفاوت در سیاست خارجی آنها را توضیح دهد. در نگاه سازه‌انگاران سطح واحد، آنچه به‌طور خاص مورد توجه قرار دارد، زمینه‌های هنجاری، گفتمانی، حقوقی و نهادی داخلی است که به هویت دولت‌ها و در نتیجه منافع آنها شکل می‌دهند. در واقع براساس تحلیل سازه‌انگاران از سیاست خارجی در سطح واحد، بحث اصلی این است که بخشی از جامعه یا کل آن واجد هنجارهایی مشترک است که انتظار از یک سیاست خارجی را شکل می‌دهد و این انتظارات مبتنی بر ارزش بر سیاست خارجی دولت تاثیر می‌گذارند. این هنجارها را می‌توان در قانون اساسی، نظم حقوقی، اطلاعات مربوط به فرهنگ عمومی و سیاسی جست‌وجو کرد. (هادیان، ۱۳۸۲، ۷-۹۳۳) به عبارت دیگر، در سطح داخلی در کل می‌توان فرهنگ سیاسی یک کشور را مهم‌ترین منبع هنجاری در شکل‌دهی به هویت فرض کرد.

اگر بر اساس تقسیم‌بندی شاخه‌های مختلف سازه‌انگاری به سه دسته سطح واحد، سیستمی و کل‌گرا عمل کنیم، در تحلیل سازه‌انگاران از سیاست خارجی نیز می‌توانیم از سطح هنجارهای داخلی، هنجارهای بین‌المللی یا فراملی، و یاهر دوی آنها استفاده کنیم. به عبارت دیگر، می‌توانیم در تحلیل سیاست خارجی بر نقش هنجارهای داخلی که از سطح اجتماعی داخلی نشأت می‌گیرند و درونی می‌شوند تاکید کنیم، نقش هنجارهای درونی‌شده بین‌المللی یا فراملی مشترک میان دولت‌ها را که در درون جامعه بین‌الملل شکل می‌گیرد، مورد توجه قرار دهیم و نیز می‌توانیم توجه خود را به هر دو سطح معطوف کنیم. (هادیان، ۱۳۸۲، ۹۳۱)

با توجه به نکات ذکر شده و با توجه به این نگرش کلی رایج میان پژوهشگران که در خاورمیانه عناصر ذهنی و معنایی به مراتب مهم‌تر از مناطق دیگر است، درخصوص موضوع این مقاله می‌توان گفت که تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل و وارد کردن هنجارهای داخلی موثر بر شکل‌گیری هویت دولت این کشور در تحلیل سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل ابعاد جدیدی از این موضوع را به ما نشان می‌دهند. زیرا نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی و لیبرالیسم ابعاد غیرمادی هویت را تا حدی نادیده می‌گیرند، در حالی که، همان‌طور که گفته شد، در چارچوب تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی نقش عوامل معنایی از جمله هنجارهای داخلی در شکل یافتن هویت و سپس چگونگی تاثیر هویت بر سیاست خارجی کشورها اهمیت می‌یابد که از این طریق می‌توان توضیح داد چگونه سیاست خارجی کشورها در یک موضوع خاص امکان تغییر و دگرگونی خواهد داشت.

بخش سوم: تحلیل سازه‌انگارانه تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل

شروع اولین تماس‌ها یا برخوردها میان مصر و اسرائیل به جنگ اول عرب‌ها و اسرائیل برمی‌گردد. در ۱۹۴۸ با اعلام تشکیل دولت اسرائیل، کشورهای عربی شامل مصر، عراق، لبنان، سوریه و اردن نیروهای خود را به فلسطین گسیل نمودند. ارتش کشورهای عربی ابتدا پیشروی کردند و مقدار زیادی از اراضی فلسطین را تصرف کردند، اما با فشار آمریکا و سازمان ملل کشورهای عرب وادار به عقب‌نشینی شدند و اراضی تصرف شده را پس دادند (حمصیان، ۱۳۸۰، ۲۵).

روابط مصر و اسرائیل پیش از به قدرت رسیدن انور سادات در مصر را می‌توان در وقوع سه جنگ میان آن‌دو در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ خلاصه کرد. این مساله نشان‌دهنده روابط خصمانه و جهت‌گیری ستیزه‌جوی مصر در قبال اسرائیل است. این در حالی است که رهبران مصر پس از سادات رویکردی متفاوت نسبت به پیش از آن در قبال اسرائیل اتخاذ کردند.

سادات پس از به قدرت رسیدن در اکتبر ۱۹۷۰ در مصر، تلاش کرد با رها کردن اندیشه پان‌عربیسم که از سوی ناصر دنبال می‌شد، جهت‌گیری جدیدی را در خصوص روابط با اسرائیل دنبال کند. انور سادات اگرچه از ابتدای روی کار آمدن تلاش داشت با اسرائیل از در صلح درآید،

اما با بهانه‌گیری‌های اسرائیل از یک سو (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱، ۴۶) و پافشاری آمریکا بر حمایت خود از اسرائیل از سوی دیگر، (محتشمی، ۱۳۹۰، ۲۵) چهارمین جنگ میان مصر و اسرائیل به‌رغم میل سادات، در زمان وی رخ داد.

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ در حالی به وقوع پیوست که مطالعه دقیق تماس‌های صورت گرفته میان اسرائیل و مصر، نشان می‌دهد تغییر در رویه مصر نسبت به اسرائیل حتی مدتی قبل از جنگ ۱۹۷۳ رخ داده است؛ موضوعی که می‌توان آن را در پیشنهاد پیمان صلح از سوی انور سادات در فوریه ۱۹۷۱ (نجان، ۱۳۸۳، ۷۲)، تسهیل قوانین مربوط به محدودیت عبور کشتی‌های تجاری از کانال سوئز به مقصد یا مبدأ اسرائیل (Abadi, 2006, 159-176) و انتقاد انور سادات از هزینه‌های دفاعی بالای مصر (Sadat, 1972: 119-120) مشاهده کرد.

اما پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و پیروزی نسبی عرب‌ها در این جنگ، زمینه برای گفت‌وگوهای صلح میان مصر و اسرائیل مهیا شد، به‌طوری‌که مذاکرات صلح میان مصر و اسرائیل از تاریخ ۵ تا ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ با سفر سادات و مناحیم بگین با دعوت کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، به کمپ دیوید وارد مرحله تازه‌ای شد. در کمپ دیوید در هفدهم سپتامبر ۱۹۷۸ دو قرارداد که به توافق‌نامه‌های کمپ دیوید معروف شدند، میان سادات و بگین امضا شد که به گفته جیمی کارتر که نقش میانجی را بازی می‌کرد، این دو قرارداد، راه استقرار صلح و ثبات در خاورمیانه را هموار کردند (Quandt, 2003, 157-159). تلاش برای امضای معاهده صلح رسمی میان مصر و اسرائیل براساس توافق‌نامه‌های کمپ دیوید با دخالت مجدد کارتر آغاز شد. در اوایل مارس ۱۹۷۹ کارتر به مصر و اسرائیل سفر کرد تا مذاکرات از سر گرفته شود. این کار با قول مساعدت عظیم اقتصادی از طرف آمریکا برای مصر و اسرائیل، به‌علاوه تقبل دفاع از اسرائیل بود که به انجام رسید. (محتشمی، ۱۳۹۰، ۳۱) سرانجام در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ مصر و اسرائیل معاهده صلحی را امضا کردند که براساس آن اسرائیل موافقت کرد شبه‌جزیره سینا را به مصر بازگرداند (Peace Treaty Between Israel and Egypt, 26 March 1979) بدین ترتیب، روابط سیاسی و دیپلماتیک قاهره و تل‌آویو پس از دیدار سادات از بیت‌المقدس در ۱۹۷۷ و امضای قراردادهای کمپ دیوید برقرار شد و برای اولین بار در تاریخ معاصر مصر، در ۲۶ فوریه ۱۹۸۰ پرچم اسرائیل در قاهره به اهتزاز درآمد.

روابط مصر و اسرائیل پس از سادات، در دوران دولت حسنی مبارک نیز به شکلی مشابه ادامه یافت. به لحاظ سیاسی، گرچه روابط طرفین از زمان امضای موافقت‌نامه صلح بین اسرائیل و مصر در ۱۹۷۹ آغاز شد و تاکنون نیز اسرائیل ۱۱ سفیر به مصر جهت مدیریت مناسبات خود با آن کشور اعزام داشته است، این روابط همچنان سرد باقی مانده و به‌همین دلیل از روابط بین آنها به‌عنوان صلح سرد نام برده می‌شود. (Freedman, 1998, 88) البته طی دو دهه گذشته تنش‌های متعددی هم در روابط مصر و اسرائیل روی داده است.

اعلام بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت ابدی اسرائیل از سوی پارلمان آن در ۱۹۸۰، بمباران نیروگاه اتمی عراق توسط اسرائیل در ۴ ژوئن ۱۹۸۱، ضمیمه کردن ارتفاعات جولان در دسامبر ۱۹۸۱ از سوی اسرائیل، و اشغال بخش‌هایی از لبنان در سال ۱۹۸۲ توسط اسرائیل (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷، ۱۱۵)، خودداری اسرائیل از عضویت در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، عدم تمکین تل‌آویو نسبت به کنوانسیون‌های مربوط به سلاح‌های غیرمتمعارف شیمیایی و میکروبی و مساله مالکیت بر یک قطعه ۶۴۰ متری در خط ساحلی خلیج عقبه نزدیک بندر ایلات که به طابا معروف است، شکست گفت‌وگوهای تشکیلات خودگردان فلسطینی با اسرائیل، کشتار فلسطینیان در مسجد الخلیل در فوریه ۱۹۹۴ و تأخیر در به اجرا درآوردن توافق الخلیل در سال ۱۹۹۷، حضور مداوم نیروهای اسرائیل در جنوب لبنان تا سال ۲۰۰۰، تداوم شهرک‌سازی اسرائیل در کرانه باختری و یهودی‌سازی قدس، ازجمله موارد تنش‌زا در روابط میان مصر و اسرائیل بوده است. (مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی - علمی ندا، ۱۳۸۹، ۳۴۶)

به‌رغم اختلاف‌های سیاسی و مرزی، مصر و اسرائیل از زمان انعقاد پیمان صلح با یکدیگر همکاری‌های اقتصادی داشته‌اند که مهم‌ترین آنها در زمینه نفت و گاز است. براساس پیمان صلح ۱۹۷۹، مصر سالیانه حدود ۲۰۰ میلیون دلار نفت خام تحویل اسرائیل می‌دهد، همچنین در احداث یک پالایشگاه در اسکندریه مشارکت دارند که هزینه احداث آن ۱/۲ میلیارد دلار و ظرفیت آن ۱۰۰ هزار بشکه در روز است. (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷، ۱۱۸)

براساس آمار معاملات اقتصادی میان مصر و اسرائیل، بین سال‌های ۱۹۹۴ و ۲۰۰۰ اسرائیل ۱۸۱ میلیون دلار کالا به مصر صادر کرده است. صادرات شامل محصولات شیمیایی، کود و

فراورده‌های نفتی است. در عوض، مصر هم گاز و نفت و همچنین محصولات کشاورزی خود را به اسرائیل صادر می‌کند. مصر و اسرائیل در ژوئن ۲۰۰۵ قرارداد ۲/۵ میلیارد دلاری صادرات گاز مصر به اسرائیل را امضا کردند (The Israel Project Jerusalem Office, 2011).

به‌لحاظ فرهنگی نیز اسرائیل تلاش کرده است از طریق آکادمی فرهنگی اسرائیل در قاهره و کنسولگری‌های خود در پایتخت مصر و اسکندریه به‌دنبال عادی‌سازی روابط با ملت مصر از طریق ایجاد ارتباطات فرهنگی و اجتماعی باشد، اما حافظه تاریخی منفی مردم مصر نسبت به اسرائیل موانع زیادی بر سر راه این تلاش بوده است. (انوشه، ۱۳۸۶، ۱۱۱)

وقوع قیام‌های مردمی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که از کشور کوچک و کم‌جمعیت تونس آغاز شد، باعث تغییر رژیم سیاسی در چند کشور عربی از جمله مصر شد. (صبحی و حاجی‌مینه، ۱۳۹۲، ۱۰۱) اعتراضات شکل گرفته در این کشور از ژانویه ۲۰۱۱ در نهایت منجر به برکناری حسنی مبارک از قدرت و روی کار آمدن محمد مرسى کاندیدای مورد حمایت اخوان‌المسلمین در مصر گردید.

مخالفت‌های اخوان‌المسلمین با مساله اسرائیل در طول حیات این جریان به‌گونه‌ای بود که، این تصور شکل گرفته بود که یک فرد نمی‌تواند هم اخوانی باشد و هم از موجودیت اسرائیل حمایت کند. از سوی دیگر، رویکرد اخوان به تعهدات بین‌المللی و پایبندی این جریان به الگوی دولت و ملت (فیرحی، ۱۳۹۱)، دولت اخوانی محمد مرسى را با نوعی دوگانگی در خصوص اسرائیل مواجه کرده بود، اما در عین حال تصور می‌شد با روی کار آمدن محمد مرسى در مصر جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل نیز تاحدی رنگ تغییر به خود ببیند. اما در حالی که تخریب چندباره خط لوله انتقال گاز مصر به اسرائیل توسط اسلام‌گرایان (اینبار، ۱۳۹۱، ۱۱۸) به نشانه اعتراض به روابط میان مصر و اسرائیل و سفر اسماعیل هنیه، نخست‌وزیر دولت حماس، به مصر و توافق دو طرف در خصوص گسترش همکاری‌ها (www.alnaharegypt.com) امکان تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل را بیش از پیش تقویت کرده بود، معرفی عاطف سالم به‌عنوان سفیر جدید مصر در اسرائیل از سوی محمد مرسى پیش‌بینی‌ها نسبت به امکان تغییر در روابط مصر و اسرائیل را به‌نسبت منتفی ساخت. استفاده از عباراتی همچون «دوست عزیز و ارجمند» در

استوارنامه سفیر جدید مصر در اسرائیل و تایید آن از جانب سخنگوی وزارت خارجه مصر زمینه‌ساز انتقادات گسترده از دولت مرسی شد. اگرچه تلاش شد استفاده از این عبارات در چارچوب استفاده مرسوم از اصطلاحات دیپلماتیک در معرفی سفرای مصر به کشورهای دیگر عنوان شود، (کیهان، ۲۹ مهر ۱۳۹۱) اما به نظر می‌رسد می‌توان این موضوع را نشان‌دهنده عدم تغییر اساسی سیاست خارجی دولت اخوانی مصر در قبال اسرائیل تلقی کرد.

بدین ترتیب در دوران حکومت محمد مرسی اگرچه تلاش شد مصر از گروه‌های فلسطینی ازجمله حماس حمایت بیشتری به عمل آورد، تغییر قابل توجهی در روابط میان مصر و اسرائیل رخ نداد. همچنین پس از کودتای ارتش مصر علیه محمد مرسی و برکناری وی از قدرت و بازداشت بسیاری از رهبران اصلی جریان اخوان المسلمین و انتصاب رییس موقت دولت جدید مصر (صبوحی، ۱۳۹۲، ۱۱۰) روابط مصر و اسرائیل تقریباً همانند پیش از تحولات بهار عربی باقی مانده است.

آنچه در خصوص روابط مصر و اسرائیل پس از ناصر گفته شد، نشانگر روابط و جهت‌گیری متفاوت مصر نسبت به اسرائیل است. براین اساس و با توجه به رویکرد سازه‌انگاری که تلاش می‌کند ضمن پذیرش عوامل مادی در جهت‌گیری سیاست خارجی، نقش عوامل معنایی را نیز مورد بررسی قرار دهد، می‌توان با برشمردن هنجارهای برخاسته از گفتمان ملی‌گرایی که پس از روی کار آمدن انور سادات در مصر مورد توجه قرار گرفته و زمینه‌ساز شکل‌گیری هویت دولت مصر پس از ناصر بوده است، چگونگی تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل را توضیح داد. هنجارهایی چون «ناصرزدایی»، «دموکراسی مهارشده»، «تاکید بر رهبری مصر بر جهان عرب» و «تاکید بر صلح‌طلبی» با شکل‌دادن به هویت دولت مصر پس از ناصر، جهت‌گیری آشتی‌جویانه اما منتقدانه مصر در قبال اسرائیل را شکل داده است.

تغییر آشکار جهت‌گیری سیاست خارجی مصر در دوران سادات و حرکت به سمت برقراری روابط راهبردی با آمریکا از یک سو و انعقاد پیمان صلح کمپ دیوید با اسرائیل از سوی دیگر، دلایل متعددی داشت و یکی از این دلایل مهم ناکارآمدی ایدئولوژی پان‌عربیسم به ارث رسیده از ناصر و تاکید بر هویت عربی مصر بود. در حالی که در زمان ناصر، صلح با اسرائیل و تا حدی کم‌تر نزدیکی به امپریالیسم آمریکا جزو خطوط قرمز سیاست خارجی مصر تعریف شده بود، در زمان

سادات و براساس اولویت هویت مصری و منافع ملی مصر در قالب گفتمان ملی‌گرایی پس از ناصر، این خطوط قرمز شکسته شد و سادات با نزدیکی به آمریکا و امضای پیمان صلح کمپ دیوید با اسرائیل به یکی از شرکای راهبردی آمریکا در منطقه و به‌خصوص جهان عرب تبدیل شد. (قهرمانپور، ۱۳۸۵، ۲۵۳) به عبارت دیگر، در حالی که ناصر در سیاست خارجی خود عموماً منافع عرب‌ها را مقدم بر منافع مصر قرار می‌داد، اما سادات در نقطه مقابل، اصل را منافع مصر می‌دانست. او در بهار ۱۹۷۴ گفت: «آنچه سازنده است تنها یک کلمه می‌باشد: مصر و آنچه به نفع مصر است - آنچه را به نفع مصر است می‌پذیریم و آنچه را نیست رد می‌کنیم.» (Dishon, 1978, 13-15)

از جمله هنجارهای حاکم بر گفتمان ملی‌گرایی دولتی مصر پس از ناصر، ناصرزدایی^۱ است. برخی تحلیلگران، از جمله هینه بوش اقدامات سادات را با مفهوم ناصرزدایی توصیف می‌کنند. (Hinnebusch, 2002, 97) مفهوم ناصرزدایی اگرچه به ظاهر دلالت بر اقدامات سلبی دارد، اما اقدامات سادات نشانگر آن است که این مفهوم علاوه بر اینکه بر خاتمه اقدامات ناصر دلالت می‌کند، زمینه‌ساز اقدامات اثباتی سادات از جمله سیاست اقتصادی درهای باز (انفتاح)، دموکراتیزاسیون کنترل شده، اتحاد با غرب و صلح با اسرائیل نیز شد. (قهرمانپور، ۱۳۸۵، ۲۴۱) در واقع سادات هر آنچه را ناصر انجام داد و به دنبال آن بود، در جهتی مخالف با آن اقدامات، پی گرفت.

ناصرزدایی سادات علاوه بر حوزه داخلی، حوزه سیاست خارجی را هم در بر گرفت. ناصر، آمریکا را اصلی‌ترین دشمن مصر و سردمدار توطئه‌ای می‌دانست که عرب‌های مرتجع و اسرائیل پشت سر آن قرار داشتند. او می‌کوشید با متحد کردن عرب‌ها زیر لوای پان‌عربیسم و استفاده از شوروی در مقابل آمریکا، از فشارهای آمریکا بر مصر بکاهد. اما سادات درست در نقطه مقابل و هم‌زمان با سیاست انفتاح داخلی، رویکرد خود به آمریکا و منازعه عرب‌ها - اسرائیل را تغییر داد، امری که در نهایت به امضای موافقت‌نامه‌های کمپ‌دیوید میان مصر و اسرائیل و به میانجی‌گری آمریکا در سال ۱۹۷۹ منجر شد. (Hinnebusch, 2002, 106) اقدامات سادات در جهت ناصرزدایی باعث شد نسل مصری‌ها در دو دوره ناصر و سادات ویژگی‌های متفاوتی پیدا کنند.

نسل ناصر، نسل جنگ، سلحشوری، فراموشی منافع فردی و ترجیح کالای اجتماعی بر کالای شخصی بود، اما نسل سادات، نسل صلح و وعده و زندگی راحت مصرفی، ترویج روحیه دنیاگرایی، بازگشت به خود، منافع فردی و فراموشی وفاق اجتماعی بود؛ نسل ارزش شدن مادیات بود. نسل ناصر نسل اوج همبستگی ملی گرایی عربی است، اما نسل سادات، نسل ملی گرایی مصری و ترجیح منافع ویژه مصر و قربانی کردن مصالح ملی گرایانه عربی است. از این رو در نسل سادات، شاهد انزوای مصر در جهان عرب هستیم. (برزگر، ۱۳۸۶، ۲۲۳ - ۲۲۱)

از جمله هنجارهای دیگر که در این چارچوب می توان از آن نام برد، دموکراسی مهار شده است. در حالی که جمال عبدالناصر پس از روی کار آمدن، یک رژیم اقتدارگرایی بوروکراتیک مبتنی بر نظام تک حزبی ایجاد کرد (حسینی، ۱۳۸۱، ۱۲۵)، حکومت سادات در واقع در نوسان بین اقتدارگرایی و دموکراسی اولیه بود و یک نظام چندحزبی با فرصت های رقابتی محدود ایجاد نمود. نسل ناصر، نسل حزب زدایی و تاسیس حزب واحد «اتحادیه سوسیالیست عربی»، عصر انحلال احزاب و سرکوب جمعیت اخوان المسلمین است، در حالی که عصر سادات، دوران تولد احزاب سیاسی گوناگون به فرمان سادات می باشد. (برزگر، ۱۳۸۶، ۲۲۲) قانون نظام احزاب سیاسی که در ژوئن ۱۹۷۷ به اجرا گذاشته شد، به وضعیت چندحزبی رسمیت بخشید و نشانگر آغاز عصر چندحزبی تاریخ جمهوری مصر بود. انتخابات پارلمانی که دو سال برگزار شد، نخستین انتخاباتی بود که به صورت چندحزبی از سال ۱۹۵۰ برگزار می شد. (Owen, 2000, 30) اما حکومت مصر در زمان سادات در عمل، تاحد قابل توجهی به صورت شبه اقتدارگرا باقی ماند سیاست آزادسازی سیاسی سادات چندان دوام نیاورد و در سال ۱۹۷۷ بر اساس قانون اساسی جدید، سخت گیری سادات بر احزاب بیشتر شد در نهایت پیامدهای آزادی های سیاسی اولیه برای وی قابل تحمل نبود؛ از این رو «حزب دموکراتیک ملی» را در سال ۱۹۷۸ به عنوان حزب حاکم تشکیل داد تا حکومت شبه اقتدارگرایی وی را با ظاهری دموکراتیک تثبیت کند. (سردارنیا، ۱۳۹۰، ۱۱۲)

بر این اساس می توان گفت اقدامات سادات تنها شکلی از دموکراسی مهار شده بود که در عین ارایه تصویری از یک دموکراسی چندحزبی در خارج، برای رییس جمهورش تصدی مادام العمر این منصب را تضمین کرده و به طور عملی به سلطنت بدل ساخته بود (Owen, 2000, 30) در واقع سادات در

عرصه سیاست داخلی به آزادی‌های صوری و ایجاد نظام چندحزبی فرمایشی اکتفا کرد (احمدیان، ۱۳۹۰، ۱۹۷)؛ راهی که حسنی مبارک نیز پس از سادات آن را ادامه داد و می‌توان نظام سیاسی مصر در دوران مبارک را نیز با عنوان دموکراسی صوری و کنترل شده تلقی نمود (نیاکویی، ۱۳۹۰، ۲۵۱).

تاکید بر رهبری مصر بر جهان عرب از دیگر هنجارهایی است که در گفتمان ملی‌گرایی دولت مصر پس از ناصر می‌توان مورد توجه قرار داد. مصر نقشی تاریخی و پیشرو به درازای هفت هزار سال در منطقه خاورمیانه و جهان عرب دارد. مصر قدیمی‌ترین دولت در جهان بوده و به لحاظ جغرافیایی و جغرافیای سیاسی از این جهت که بین سه قاره قرار گرفته است، اهمیت زیادی دارد با وجود این، دلایل سیاسی، ژئوپلیتیک، تاریخی و جغرافیایی است که مصر نقشی تعیین‌کننده پیدا کرده است. (قرنی، ۱۹۸۲، ۱۳۷) مصر برخلاف بسیاری از کشورهای عربی، پس از جنگ جهانی اول و به دنبال فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل نگرفته است. بر این اساس، سادات و همراهان وی برخلاف ناصر، رهبری مصر در جهان عرب را امری ذاتی و تغییرناپذیر می‌دانستند که ارتباط چندانی با رفتار مصر نداشت. به عبارت دیگر، در حالی که ناصر درصدد بود با تقویت پان‌عربیسیم هویت عربی را در مصر تقویت کند، سادات با تمرکز بر هویت مصری، آن را واجد ویژگی‌هایی می‌دانست که به طور ذاتی مصر را رهبر جهان عرب می‌کرد. (قهرمان‌پور، ۱۳۸۵، ۲۵۲)

هنجار دیگر در شکل‌گیری هویت ملی‌گرایانه دولت مصر پس از ناصر، تاکید بر صلح‌طلبی است. اگر بتوان نسل ناصر را نسل جنگ، جنگ با اسرائیل دانست، نسل سادات، نسل روند صلح‌طلبی است. در این دوران، مذاکرات صلح با اسرائیل به سرعت انجام شد. در واقع می‌توان گفت اگر جمال عبدالناصر ابایی نداشت که بگوید هدف اساسی ما انهدام اسرائیل است (هیکل، ۱۳۶۳، ۱۹۹)، سادات اما کسی بود که در پارلمان اسرائیل از صلح همیشگی و پایان جنگ سخن گفت. (ملف وثائقی مبادرة السلام للرئيس السادات، ۱۹۷۸، ۲۵۳)

بر این اساس انور سادات موافقت‌نامه کمپ‌دیوید میان مصر و اسرائیل را در ۱۹۷۸ امضا کرد و در همین حال دولت‌های مصر پس از ناصر تلاش کردند تا این کشور نقشی فعال در پیشبرد صلح بین‌المللی و ثبات و همکاری از طریق مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه عملیات صلح سازمان ملل و مؤسسات تخصصی داشته باشد. (حسینی، ۱۳۸۱، ۲۸۳-۲۸۵)

از جمله می‌توان به مسئولیت‌های دیپلمات‌های مصری به‌عنوان دبیر کل سازمان ملل، مدیر کل سازمان بین‌المللی انرژی اتمی و همچنین دبیر کل اتحادیه عرب اشاره کرد.

در تکوین هویت دولت مصر پس از ناصر به هنجارهای برگرفته از قانون اساسی این کشور نیز باید توجه کرد. در اوایل دوران ریاست جمهوری انور سادات قانون اساسی مصر تغییر کرد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۱ بود که در ۲۱۱ ماده تدوین شد. از ویژگی‌های آن می‌توان به تلاش برای دوری از اصول سوسیالیسم که در زمان جمال عبدالناصر ترویج می‌شد (محمد مجاهد، ۲۰۱۱) و افزایش اختیارات رئیس‌جمهور در اصول ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۶ و ۱۸۲ اشاره کرد.

اصل ۱۴۳ قانون اساسی مصوب ۱۹۷۱، اختیار نصب نمایندگان دیپلماتیک و یا عزل آنها را به رئیس‌جمهور می‌دهد. براساس اصل ۱۵۱ قانون اساسی ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور معاهدات دولت مصر را منعقد می‌کند و اصل ۱۵۶ هم هدایت و انجام سیاست‌های کلی کشور را از وظایف هیأت دولت قرار داده است که براساس آن قدرت رئیس‌جمهور در تدوین و اجرای سیاست خارجی مصر به شکل قابل توجهی افزایش یافته است. در مقدمه و اصل نخست قانون اساسی ۱۹۷۱ مصر، توجه به مفهوم امت عربی همانند قانون اساسی ۱۹۵۶ این کشور، مورد تأکید قرار گرفته است که می‌تواند در سیاست خارجی مصر موثر باشد، اما به‌نظر می‌رسد این موضوع با وجود تأکید انور سادات بر هویت ملی مصر و با عنایت به اختیارات گسترده رئیس‌جمهور به‌لحاظ عملی نادیده گرفته شد.

از دیگر منابع هویتی دولت مصر پس از ناصر، سخنان رهبران این کشور در خصوص سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل است. انور سادات در طول دوران ریاست جمهوری خود بارها بر صلح و صلح‌طلبی مصر و ملت آن در موضوع نزاع با اسرائیل تأکید کرد و هدف مصر را حفظ امنیت در مرزهای طرفین و رشد و تعالی آن دو دانست و زمین را جایی دانست که مسلمانان، مسیحیان و یهودیان خدا را عبادت می‌کنند و از تعالیم و سفارش‌های خداوند نیز برپایی راستی، پاکی و صلح است. سادات در سخنان خود از صلح همیشگی و پایان جنگ سخن گفت. (ملف وثائقی مبادره السلام للرئيس السادات، ۱۹۷۸، ۲۵۱-۲۵۰) سادات معتقد بود تمام ملت مصر پشت سر او بر ضد جنگ ایستاده‌اند و مردم مصر را عاشقان صلح معرفی می‌کند؛ صلحی که از علاقه‌مندی‌ها و حقوقشان محافظت کند و در مقابل تجاوزگری حامی آنها باشد (sadat.umd.edu)

سادات با تاکید بر صلح طلبی مصر در ۱۹۷۷ در پارلمان اسرائیل، دلیل جنگ مصر با اسرائیل در ۱۹۷۳ را نه جنگ طلبی که نشنیدن صدای صلح طلبی مصر می دانست. سادات می گوید: «ما زمانی وارد جنگ شدیم که تمام تلاشمان برای برقراری صلح ناکام ماند. بعد از آنکه جهان گوش خود را بر ندای صلح ما بست، در حالی که ما آن را با تمام اخلاص تقدیم کرده بودیم اما آنها این درخواست را حمل بر ضعف ما کردند. پس از آن بود که من گفتم که اگر همه ما در راه آزادسازی حتی یک وجب از سرزمینمان شهید شویم، چنین اتفاقی شرف دارد به زندگی در سایه صلحی که به ما تحمیل شده باشد.» (ملف وثائقی مبادره السلام للرییس السادات، ۱۹۷۸، ۲۶۷) در واقع سادات معتقد است که جنگ ۱۹۷۳ چیزی از صلح طلبی مصر کم نکرده، بلکه با وجود شرایط پیش آمده این کشور ناچار شده تا از طریق جنگ نشان دهد که درخواست صلح از سوی مصر به معنای ضعف این کشور نیست.

سادات ضمن اشاره به لزوم ترک سرزمین های اشغال شده مصر از جانب اسرائیل، امضای قرارداد صلح جداگانه با اسرائیل را هرگز به معنای چشم پوشی از حقوق مشروع فلسطینیان نمی دانست و اعتقاد داشت سرزمین های عربی که پس از جنگ ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال شده حق ملت فلسطین است و این موضوعی است که اسرائیل از مطالبه آن هراس دارد. (ملف وثائقی مبادره السلام للرییس السادات، ۱۹۷۸، ۲۵۱)

پس از سادات، حسنی مبارک نیز با دفاع از حقوق فلسطینی ها تشکیل کشور مستقل فلسطینی بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ به پایتختی بیت المقدس شرقی را ضروری می دانست و معتقد بود لازمه ادامه مذاکرات صلح پایان یافتن اشغال اراضی فلسطینی توسط اسرائیل است. وی همواره بر ادامه تلاش های مصر جهت احیای روند صلح بین فلسطین و اسرائیل و تحقق حقوق فلسطینی ها تاکید می کرد. (شرق، ۲۱ اسفند ۱۳۸۴) حسنی مبارک ضمن ادامه راه سادات در روند صلح خاورمیانه، از رفتار اسرائیل در این خصوص انتقاد می کرد. مبارک با انتقاد از روند صلح خاورمیانه، انجام تعهدات اسرائیل در این خصوص را ضروری می دانست و بر عادلانه بودن این روند تاکید داشت. (New York Times, July 1996)

بر اساس رویکرد سازه انگاری سطح واحد، هنجارهای داخلی گفته شده در کلیت خود هویت

دولت مصر پس از ناصر را شکل داده‌اند که این هویت نیز به نوبه خود با تاثیر بر تکوین منافع و جهت‌گیری سیاست خارجی دولت مصر در قبال اسرائیل نقشی موثر داشته است، به طوری که جهت‌گیری سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل از رویکردی ستیزه‌جویانه به منتقدانه پس از جمال عبدالناصر تغییر یافت که بازتاب آن را می‌توان در به رسمیت شناختن اسرائیل، امضای موافقت‌نامه‌های کمپ دیوید، قرارداد صلح جداگانه مصر با اسرائیل، برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با اسرائیل مشاهده کرد. اما این روابط در حالی بین دو کشور جریان دارد که همچنان این روابط سرد باقی مانده و به همین دلیل از روابط بین این دو کشور به عنوان صلح سرد نام برده می‌شود که همین موضوع گویای جهت‌گیری منتقدانه دولت مصر پس از ناصر در قبال اسرائیل است.

همچنین پس از تحولات موسوم به بهار عربی و یا بیداری اسلامی در حالی که براساس چارچوب سازه‌نگاری سطح واحد امکان داشت در صورت تغییر هنجارهای داخلی حاکم بر هویت دولت مصر، جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل نیز تغییر کند، در عین حال در دولت اخوانی محمد مرسی نیز تغییر قابل توجهی در روابط میان مصر و اسرائیل به وجود نیامد؛ موضوعی که شاید بتوان آن را ناشی از دولت مستعجل بودن حکومت محمد مرسی در مصر و عدم تغییر هنجارهای داخلی شکل‌دهنده به هویت دولت مصر دانست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد با بهره‌گیری از رویکرد سازه‌نگاری سطح واحد که در تحلیل سیاست خارجی بر نقش هنجارهای داخلی و اجتماعی در شکل‌گیری هویت‌ها تاکید دارد، سیاست خارجی مصر پس از جمال عبدالناصر در قبال اسرائیل مورد بررسی قرار گیرد. براساس این رویکرد، یکی از عوامل تغییر رفتار مصر در قبال اسرائیل پس از جمال عبدالناصر تغییر هنجارهای داخلی موثر بر هویت مصر و منافع آن است، اگرچه برخی عوامل دیگر هم از جمله مشکلات اقتصادی مصر و ناتوانی مصر در تامین هزینه‌های نظامی در جنگ با اسرائیل، ناکارآمدی پان عربیسم و اختلاف میان کشورهای عربی، عدم موفقیت سوسیالیسم عرب، وعده

کمک‌های مالی توسط آمریکا در صورت صلح با اسرائیل در تغییر رفتار مصر در قبال اسرائیل اثر گذار بوده است.

بر این اساس، تلاش شد ضمن مروری مختصر بر روابط مصر و اسرائیل پیش و پس از روی کار آمدن انور سادات، تغییر هنجارهای داخلی موثر بر هویت مصر ناشی از گفتمان ملی‌گرایی، شامل «ناصر زدایی»، «دموکراسی مهار شده»، «تاکید بر رهبری مصر بر جهان عرب» و «تاکید بر صلح‌طلبی»، مورد توجه قرار گیرد. همچنین هنجارهای منبعث از قانون اساسی مصر پس از ناصر، و همچنین تاثیر سخنان رهبران مصر پس از ناصر در شکل‌گیری هویت دولت مصر پس از ناصر نیز مورد بررسی قرار گرفت.

تغییرات عوامل زمینه‌ساز تغییر هویت دولت مصر پس از ناصر را می‌توان در جدول ذیل مشاهده کرد:

تغییر هنجارهای داخلی	تغییر قانون اساسی	تغییر سخنان رهبران در قبال اسرائیل	میزان تغییر سیاست خارجی در قبال اسرائیل
زیاد	متوسط	زیاد	زیاد

بدین ترتیب، با تغییرات رخ داده در هنجارهای داخلی مصر، تغییر قانون اساسی و تغییر سخنان رهبران مصر پس از ناصر، شاهد تفاوت به نسبت گسترده سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل بودیم. بر این اساس و با توجه به رویکرد سازه‌انگاری، انتظار می‌رفت در صورت تغییر هنجارهای داخلی حاکم بر مصر در دوره پس از حسنی مبارک که در جریان انقلاب ژانویه مصر ۲۰۱۱ کنار گذاشته شد، سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل در دوران زمامداری محمد مرسی تغییر یابد، اما با کنار گذاشته شدن محمد مرسی به دنبال کودتای نظامیان مصر در سوم ژوئیه ۲۰۱۳ تاکنون چنین تغییراتی رخ نداده است و کمابیش سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل را می‌توان ادامه سیاست خارجی این کشور پس از ناصر ارزیابی کرد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. احمدی، حمید و آرش بیدالله‌خانی (۱۳۹۱)، «روابط مصر - اسرائیل؛ پیشینه، چالش‌ها و چشم‌انداز آینده»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم.
۲. احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، «گذر مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم.
۳. انوشه، صبری (۱۳۸۶)، «مناسبات مصر و اسرائیل در سه دهه اخیر»، فصلنامه مطالعات آفریقا، شماره ۱۶.
۴. اینبار، افرایم (۱۳۹۱)، «خیزش‌های ۲۰۱۱ عرب و امنیت ملی اسرائیل»، ترجمه محمد سالاری، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیلی‌شناسی، سال چهاردهم، شماره اول.
۵. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۶)، «چارچوبی مفهومی برای فهم تحولات سیاسی مصر»، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۲.
۶. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۷)، «اسرائیل و دریای سرخ»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۶.
۷. حسینی، مختار (۱۳۸۱)، برآورد استراتژیک مصر، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۸. حمصیان، احمدرضا (۱۳۸۰)، فرآیند صلح و کشورهای متخاصم، تهران: نشر کنکاش.
۹. خدام، محمد (۱۳۸۳)، «تغییرات هنجاری و دگرگونی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۰-۱۳۵۷»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۰. روزنامه شرق، ۲۱/۱۲/۱۳۸۴.
۱۱. روزنامه کیهان، ۲۹/۰۷/۱۳۹۱.
۱۲. سازمند، بهار (۱۳۸۴)، «تحلیل سازه‌نگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲۲.
۱۳. سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۰)، «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۲.
۱۴. صبوچی، مهدی و رحمت حاجی‌مین، (۱۳۹۲)، «بررسی مقایسه‌ای رویکرد ایران و ترکیه در قبال تحولات عربی؛ بررسی موردی تونس، مصر و لیبی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهارم.
۱۵. صحیفه النهار، ۲۷ جولای ۲۰۱۲، فی: <http://www.alnaharegypt.com/t~80624>
۱۶. فیرحی، داوود (بهمن ۱۳۹۱)، «آخوان المسلمین و آینده نظم سیاسی در خاورمیانه» موجود در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1912662>
۱۷. قرنی، بهجت (۱۹۸۲)، «المعادلة الصعبة فی السياسة الخارجية المصرية»، السياسة الدولية، العدد ۶۹.
۱۸. قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۳ الف)، «تحلیل تکوین‌گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۳.

۱۹. کاروان، ابراهیم (۱۳۸۳)، «هویت و سیاست خارجی مصر»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳۹ و ۴۰.
۲۰. کلارک، یان (۱۳۸۲)، جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۲۱. مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی - علمی ندلا (۱۳۸۹)، مروری بر روابط خارجی رژیم صهیونیستی، تهران: انتشارات ندای زیتون.
۲۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲)، «نقش ارزش‌ها و هنجارها در شکل دادن به سیاست خارجی: رهیافت سازه‌انگارانه»، بوئن مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، سال سوم، شماره ۳.
۲۳. محمد مجاهد، عبد الرافع (۲۰۱۱)، «التاریخ الدستوری المصری»، موقع قناة الجزيرة، فی:
<http://www.aljazeera.net/books/pages/ca5eadfc-8cd5-4a2f-922b-ef3e7a21eb56>
۲۴. ملف وثائقی مبادرة السلام للرئيس السادات (۱۹۷۸)، السیاسة الدولية، العدد ۵۱
۲۵. نجات، علی (۱۳۸۳)، «لبخند فریب»، مجله زمانه، شماره ۲۱.
۲۶. نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۰) «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۴.
۲۷. هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازه‌نگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۶۸
۲۸. هیکل، محمد حسنین (۲۰۱۲)، «مبارک وزمانه من المنصة إلى الميدان (الحلقة الثالثة عشرة)»، موقع جريدة الشروق، فی:
<http://shorouknews.com/news/view.aspx?cdate=12022012&id=ffda4721-97f7-49a8-89cd-c43733a6d3a8>
29. Abadi, Jacob (2006), "Egypt's Policy Towards Israel: The Impact of Foreign and Domestic Constraints," *Israel Affairs*, Vol. 12, No. 1.
30. Anvar Sadat Website, at: <http://sadat.umd.edu>
31. Burchil, Scott and Others (2001), *Theories of International Relations*, London: Palgrave Press.
32. Dishon, Daniel (1978), "Sadat's Arab Adversarie," *Jerusalem Quarterly*, No. 8.
33. Freedman, Robert Owen (1998), (ed.) *The Middle East and the Peace Process: The Impact of the Oslo Accords*, Gainesville, Florida: University Press of Florida.
34. Guzzini, Stefano (2000), "A Reconstruction of Constructivism in International Relations," *European Journal of International Relations*, Vol. 6, No. 2.
35. Hinnebusch, Raymond (2002), "The Foreign Policy of Egypt," in *The Foreign*

Policies of Middle East States, edited by Raymond Hinnebusch and Anoushiravan Ehteshami, Boulder & London: Lynne Rienner Publishers.

36. Katzenstein, Peter (1996), *Cultural Norms and National Security: Police and Military in Postwar Japan*, Ithaca: Cornell University Press.

37. Lewis, Robert D. (1988), "The Ramadan War," *Field Artillery*, August.

38. Ramseyer, J. Mark (1998), "Cultural Norms and National Security," *The Journal of Asian Studies*, vol. 57, no. 3.

39. Owen, Roger (2000), *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London: Routledge.

40. *Peace Treaty Between Israel and Egypt* (26 March 1979), At: http://www.palestineinarabic.com/Docs/treat_aggr/treat_aggr_E/Peace_Treaty_Between_Israel_And_Egypt_1979_E.pdf

41. Price, R. M and Reus-Smit, C. (1998), "Dangerous Liasons? Critical International Theory and Constructivism," *European Journal International Relations*, vol. 4, no. 3.

42. Quandt, William (2003), *Camp David, Peace Making and Politics*, Washington: The Brookings Institution Washington D.C.

43. Ruggie, J. G. (1998), *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization*, London and New York: Routledge.

44. Sadat, Anwar (1972), "Where Egypt Stands," *Foreign Affairs*, vol. 51, no. 1.

45. Smith, Steve (2001), "Foreign Policy is What States Make of It: What States Make of it: Social Construction and International Relations Theory," in Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk and London: M. F. Sharpe.

46. *The Israel Project Jerusalem Office* (2011), "Egypt and Israel Past, Present and Future Relations Office," at: www.theisraelproject.org/atf/cf/.../EGYPT_AND_ISRAEL_20110214.PDF

47. The New York Times (22/9/2011), at: https://www.nytimes.com/2011/09/23/world/middleeast/irans-president-mahmoud-ahmadinejad-rails-against-the-west-in-united-nations-speech.html?_r=2

48. Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Relations*, London: Cambridge University Press.